



وقتی کودکی بودم چقدر
در مجموعه‌ی امیرحمزه‌ی
صاحبقران تمرین نقش
کردم، چقدر اسیر عشق
فرخ لقا شدم، چند صد بار
با حسین کرد برابری
کردم، چند صد شب از
هزار و یک شب را طی
کردم، مادرم افسانه‌ی
عشق می‌گفت،
مادر بزرگم افسانه‌ی
محبت و من یتیم، در
آرزوی افسانه‌گویی پدر
ماندمش

آداب و رسوم خودش را دارد. افسانه پر است از گنج‌های باشکوه، جواهرات خیره‌کننده، پادشاهان دلاور و دل‌دار و شاعران قلم‌سوار ماهر.

افسانه‌ها آب و هوای خاص خودشان را دارند، نسیم خنک شمال، شمیم معطر گل‌های کوهستان، مه‌آلودی پر رمز جنگل و شرعی دریا و آفتاب داغ کویر.

افسانه‌ها شمشیربازند و بی‌همتا در حیران نمودن، اسکندر و چنگیز و نادر و امیرحمزه و حسین کرد را افسانه‌ها حیران کرده‌اند، افسانه‌ها هندو طلب است و زلف خواه، فلقل معرفت هندی و شکر سرخ مازندران و عقیق کیبود یمن و لقمه‌ی شامانی چین و دنیای ختن و کوه قاف رویا همه را جمع می‌بندد تا آدمیزادگان را به خوشبختی برساند.

افسانه، خانه‌ی اژدها و لانه‌ی سیمرغ و کنام شیر است، همیشه شب‌های بغدادش پر از آواز دخترکان سبزه‌روی عرب است، دشت‌های افسانه‌ها پر از قیمت خون شهید است، مصر در افسانه‌های کشوری است، پر از حسن یوسف، چین در افسانه‌های دروازه‌ی معابد اسرارآمیز است، هند در افسانه‌های سرزمین برکت روح گاوها است، حجاز در افسانه‌های سرزمینی است با نخل‌های شمشیر و سنگ‌های ریاضت، افسانه‌ها چنگیزخواه و قیصرخواه و نادرخواه و تیمورخواه و دیکتاتورخواه نیست، افسانه روح

محبوب‌ترین ملودی‌های عاشقانه را پرورش می‌دهد، افسانه روح جمعی بازیگران مجلس زندگی است، که برای نامزدشان گل و بنفشه هدیه می‌آورند.

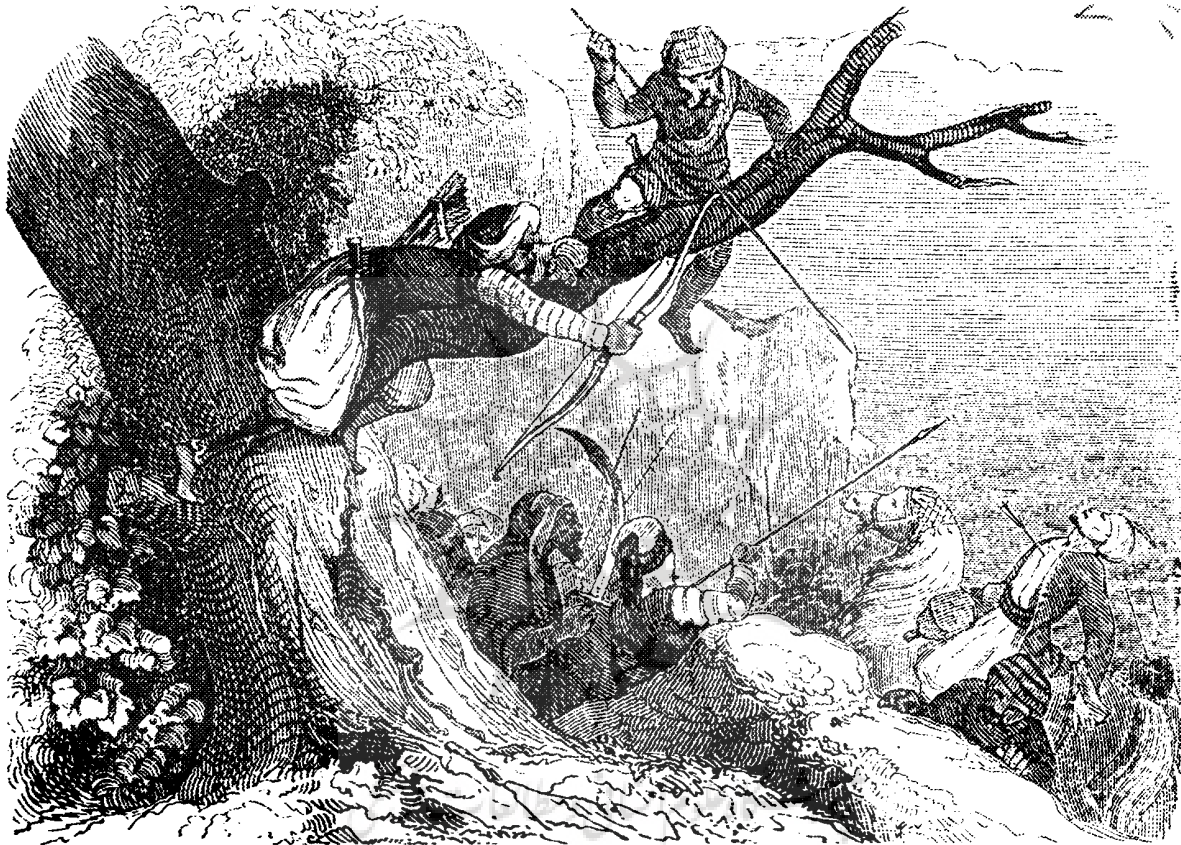
افسانه قانون دارد، مکانیسم افسانه‌ها مته گذاشتن وسط بخش تخیل مغز است، هنر افسانه‌ها از زیر دندان کلمات گوهر معنی را ربودن است، افسانه سفینه‌ای است که اگر مسافر مطلبش بشوی در ایستگاه مقصود با عجایبی روبه‌رو می‌شوی که در باورت نمی‌گنجد.

افسانه بیهوده به دنیا نیامده، افسانه‌های بیهوده مثل یک آتاری هیجان‌انگیزی خاصیت است، شهر شلوغ معانی افسانه‌ها پر از رونداگانی است با عشق، شور و جریزه، ما کجا بودیم وقتی پیرها مشعل ابدی افسانه را در خانه‌های بی‌سماور، دهکده‌های بدون موبایل و صدا و سیما، روزهای بی‌مطبوعات و خانه‌های بی‌کولر حفظ کردند؟

آن روزهایی که شاعر و نویسنده لب دوخته می‌شدند، کف حمام‌ها پر از خون امیران ادب بود و هنوز دل اتم را نشکافته بودند؟ در افسانه‌های آتش‌گفتارها برپاست و دود اهریمن‌ها به هوا و خاطره‌ی خونین عاشقان در کوه و کوچه و کوهپایه جاری است، وقتی کودکی بودم

شطحی برای افسانه

هوشنگ جاوید



افسانه در طبیعت موج می‌زند، لازم نیست به خودمان زحمت بدیم، کتاب سبز گیاهان را که باز کنیم پرندگان واژه و کبوتران معانی به ما می‌آموزند که: چگونه افسانه بخوانیم. چشمه‌های افسانه فریاد می‌زنند: در ما از علائق خویش برهنه شوید، چشمه‌های افسانه مرا می‌برد به گذرگاه مقدسی که ادریس و ایوب می‌رفتند.

افسانه معبد مرموزی است که گل‌های حیات و گیاهان زیست در آن به نیایش آب می‌نشینند. من همیشه در افسانه دانه‌ی کبوتر پاشیده‌ام، کاسه‌ی عرفان را پر از شیر مقدس میترا نموده‌ام. افسانه، شیره طلایی سپیده‌دم است جلوی معدن احساس، قلعه‌ای است که درش بر پاشنه‌ی آشیل حوادث می‌گردد.

افسانه، جغرافیای آدم است و تاریخ زندگی، در افسانه میزان مصرف پر پروانه و تعداد بال چلچله‌ها و مقدار بارندگی ماهتاب را به دست می‌آوریم.

به‌به، چه عشقی دارد افسانه، نماز گنجشک و اذان بلبل. در افسانه من دیده‌ام که موجودات اعتباری، حقیقت ندارند. و با افسانه فهمیده‌ام که هیچ کس اسیر دست میکروب‌ها و ذلیل باسیل‌ها نیست.

در افسانه است که می‌فهمیم آژیر وضعیت اضطراری جهان را قرن‌ها قبل کشیده‌اند. در مملکت ما افسانه‌ها مزه‌ی خود را دارند، در گیلان ترش و تند و دریایی، در خراسان زعفرانی‌اند، در اصفهان شیرین و زاینده‌اند، در یزد خشک و داغ و در جنوب به نرمی موج و سختی پوست میگو، نمی‌دانم چرا نسل امروز قدر افسانه را در چرخه‌ی حیات نمی‌دانند، خیلی‌ها حتی افسانه نمی‌خوانند، و می‌اندیشم همه‌ی افسانه‌ها تنه‌ایند، چه غربت سنگینی، افسانه، تنها!!

من افسانه را در حد یک قدیس ستایش می‌کنم، چرا که افسانه



قرص بالدار (نماد مقدس مشترک در خاور نزدیک باستان)

نسرین عتیقه‌چی

انتشارات گوهر دانش، ۱۳۸۳

بررسی تطبیقی نشان قرص بالدار در تمدن‌های ایران، بین النهرین و مصر پژوهش حاضر را شکل داده است. هدف مؤلف بررسی و مقایسه‌ی این نقش باستانی و مفاهیم آن در تمدن‌هایی است که خود پایه‌های اصلی تمدن خاور نزدیک باستان را تشکیل داده‌اند. قرص بالدار در تمدن‌های ذکر شده نام خاص خود را دارد، با رنگ و لعاب فرهنگی آن تمدن. شباهت‌ها و تمایزهای این نقش در تمدن‌های مورد اشاره، نشانگر آن است که تقریباً در همه جا این نقش از یک ریشه - همان شاهین که خود نماد خورشید است - منشاء می‌گیرد و سپس در ترکیب با گوی خورشید تبدیل به قرص بالدار می‌شود و در تمامی این سرزمین‌ها نمادی برای آفتاب و ایزد خورشید می‌گردد.

کتاب در شش فصل ارائه شده است: زمینه‌های تاریخی، شاهین پیشینه قرص بالدار، جدول تطبیقی نقش شاهین، قرص بالدار، جدول تطبیقی قرص بالدار و نتیجه‌گیری و فهرست منابع. نگارنده بر این باور است که یافتن ریشه‌ای قدیمی‌تر از شاهین برای قرص بالدار، چیزی جز چلیپا نخواهد بود. تجزیه‌ی خطی نگاره‌ی نقش قرص بالدار نیز حاکی از همین باور است. و حتی اینکه چلیپا در خاور نزدیک و مصر نماد خورشید و باروری و زایش و حتی گاه نماد زنانگی و مردانگی بوده، بر این ادعا تأکید می‌کند. بنابراین چلیپا به تدریج به شاهین و سپس قرص بالدار خورشید تغییر شکل داده است. به نظر نگارنده هنوز زمان پیدایش قرص بالدار خورشید و مبدأ اصلی آن مشخص نیست و عقیده‌ی کسانی که می‌گویند سرزمین‌هایی چون ایران، این نقش را از مصر و آشور اقتباس کرده‌اند، نمی‌تواند درست باشد. چرا که در سرزمین‌هایی چون ایران، بین النهرین و مصر، این نوع نقش بر روی سفالینه‌ها و آثار باستانی برجای مانده، قدمتی چند هزار ساله را نشان می‌دهد و بیانگر آن است که این نماد باستانی در هر سرزمین شکل و رنگ آن ناحیه را گرفته و توانسته است بر سرزمین‌های اطراف تأثیر گذاشته و متأثر شود.

چقدر در مجموعه‌ی امیر حمزه‌ی صاحبقران تمرین نقش کردم، چقدر اسیر عشق فرخ لقا شدم، چند صد بار با حسین کرد برابری کردم، چند صد شب از هزار و یک شب را طی کردم، مادرم افسانه‌ی عشق می‌گفت، مادر بزرگم افسانه‌ی محبت و من یتیم، در آرزوی افسانه‌گویی پدر ماندم.

افسانه‌ها تابلوهای کهنی هستند که با کمپوزیسیون مدرن نقاشی شده‌اند، تابلوهایی پر از زیبایی‌های ایل، روستا و کوچ آدمیانی که لب چشمه عاشق می‌شوند و من چقدر دلم می‌خواهد بدانم آیا دخترکانی که نامشان افسانه است، افسانه می‌دانند، یا افسانه می‌خوانند، یا افسانه می‌گویند؟

افسانه با سبب نیوتن و طشت آب ارشمیدس و بطری‌های الکلی زکریای رازی و مستی‌های خیام هم قرابت دارد، افسانه گریزگاه نیست، پناهگاه است، افسانه پیش از هر چیز با خداوند مأنوس است.

زلف خوبان و خال جادوی زیبارویان افسانه با عرفان ملکوتی انسان پیوند خورده، عده‌ای در گذشته‌های نه چندان دور، با افسانه قلب جزا ترترین خونخوار تاریخ را فتح می‌کردند. پل ارتباط ایران و هند و چین و خوارزم و روم و بین النهرین افسانه بود، عکس تاج محل را نگاه کنید، طنین پیچ‌پچه‌های افسانه‌های ایرانی را از سنگ سنگ آنجا می‌شنوید.

قلمرو افسانه در جوامع بشری مانند گستره‌ی سیمرغ است در ماوراء الطبیعه، افسانه مکاشفه‌ی تصاویر روشنی از حقیقت است که در حالی بین خواب فلسفی و بیداری عرفانی جریان می‌یابد.

بعضی‌ها معتقدند که افسانه دگرگون شده‌ی یک تجربه‌ی شخصی است، بعضی معتقدند که افسانه اضافه‌کار اعمال ذهنی بشر است، اما من معتقدم که افسانه حاصل جرأت کسانی است که آستین عشق را بالا زده‌اند و سینه چاکانه در خیابان حیرت، پرچم مکاشفه را به دست گرفته‌اند و برای پیوند دل‌های شکسته از متخصصان خط و خال و نظر بازان و مخترعان واژه‌های تجلی و تیم پژوهش واژگان بهره برده‌اند.

افسانه دریچه‌ای شاعرانه بین ارتباط انسان هاست، افسانه سیلاب عاطفه است، طوفان ناخودآگاه انسان است و کوچی‌ی تنهایی آخرین عاشق، که محبوب را گم کرده.

افسانه طعم عشق است، افسانه لذت اولین دیدار است، افسانه آلبوم رنگارنگ خاطرات قهرمانان بی‌دوربین و تبلیغ است، افسانه آب خنکی است باب دندان جگر سوخته‌گان، حاصل طبع مایه‌دار خراباتیان.

مدرنیسم بدون افسانه یک پول سیاه نمی‌ارزد، پست مدرنیسم بدون افسانه جوجه‌ی به سر پایین نرسیده است و غوره‌ای است حلوا نشده. هزار افسان، یعنی همین هزار و یک شب که پیش دستم است.